

تحلیل نشانه شناختی کنش‌های خوارج براساس نظریه «خود و دیگر»
یوری لوتمان با توجه به گزاره‌های نهج‌البلاغه

آزاده عباسی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۰/۲۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۲/۱۴)

چکیده

مطالعات «نشانه‌شناسی» از جمله دانش‌های روزآمد در دنیای معاصر است. نشانه‌شناسی فرهنگی یکی از مهم‌ترین رویکردهای آن به‌شمار می‌آید. یوری لوتمان یکی از بنیانگذاران نشانه‌شناسی فرهنگی است که الگوی «خود و دیگری» را مطرح کرده است. بر اساس این الگو هرچه «خودی» نیست به‌ناچار «دیگری» است و برعکس! امروزه بهره‌گیری از دانش‌های روزآمد، روشی مهم برای تحلیل متون دینی - مذهبی است. نهج‌البلاغه از جمله متونی است که می‌توان در بستر آن با استفاده از دانش‌های روز، جریان‌های تاریخی را واکاوی نمود. یکی از این جریان‌های مهم در طول تاریخ اسلام «خوارج» هستند که در نهج‌البلاغه بارها گزارشهایی از کنش‌های مختلف آنها ارائه شده است. این پژوهش درصدد است با روش توصیفی - تحلیلی به پیاده‌سازی الگوی خود و دیگر در جریان خوارج براساس گزاره‌های نهج‌البلاغه بپردازد و کنش‌های این جریان را بر اساس این الگو پی جویی کند بررسی چگونگی شکل‌گیری خوارج و کنش‌های آنان در طول تاریخ بر اساس متد «خود و دیگر» نشان‌دهنده یک فرآیند چندوجهی و توپرتو است.

کلید واژه‌ها: خوارج، خود و دیگر، یوری لوتمان، نشانه‌شناسی فرهنگی، نهج‌البلاغه.

۱- بیان مسئله

دانش «نشانه‌شناسی» از جمله دانش‌های روزآمد در دنیای معاصر علم به حساب می‌آید. این دانش به واکاوی نظام‌های نشانه‌ای می‌پردازد. رویکرد نشانه‌شناسی فرهنگی یکی از رویکردهای مهم در نشانه‌شناسی است که حدود چهل سال از عمر آن می‌گذرد (پاکتچی و دیگران، ۷۷). یوری لوتمان، پایه‌گذار مکتب مسکو — تارتو الگوی «خود و دیگر» نشانه‌ای را به عنوان یکی از الگوهای پرکاربرد در نشانه‌شناسی فرهنگی معرفی می‌کند. خود و دیگری فرهنگی در اندیشه لوتمان با اصطلاحاتی همچون «ما» — «غیرما» و یا «درون» — «بیرون» بیان شده است. بر اساس این الگو فرهنگ‌ها دیالوگ یا گفتگوی خود را تقریباً شبیه به ما انسان‌ها انجام می‌دهند، یعنی به یکدیگر گوش می‌دهند (متن‌ها را دریافت می‌کنند) و باهم سخن می‌گویند (متن‌ها را تولید می‌کنند) با این استثناء که این فرآیندها به طور هم‌زمان و باهم رخ می‌دهند (سمنکو، ۶۴). در این رویکرد فرهنگ‌ها در تعامل با فرهنگ «دیگری» قرار دارند و آن را با بیرون از فرهنگ تفسیر می‌کنند و به مثابه ناخود و یا دیگری می‌شناسند. می‌توان گفت چگونگی بازنمایی خود و دیگری همواره در کانون توجه پژوهشگران حوزه‌های مطالعاتی نشانه‌شناسی و گاه تحلیل گفتمان بوده است. پیشرفت سریع علمی مثل دانش نشانه‌شناسی در دنیای معاصر امکاناتی را پدید آورده و مطالعه زبان دین و متون دینی را وارد مرحله جدیدی ساخته است (صفوی، ۷/۱). این ابزارهای جدید و دانش‌های نوین گستره‌ای نو و افق‌های معنایی جدیدی را فراروی محققان قرار می‌دهد. بهره‌گیری از دانش‌های روزآمد، استفاده از نوعی تدبیر روشمند برای تحلیل داده‌های دینی — مذهبی به شمار می‌رود. این‌گونه مطالعات موجب می‌شود از یک سو برای بسط دانش نشانه‌شناسی از ظرفیت متون دینی استفاده شود و از سویی دیگر زمینه‌های جدیدی در تحلیل متون دینی گشوده خواهد شد (بادینده، ۳).

نهج البلاغه از جمله متونی است که می‌توان برای تحلیل داده‌های دینی — مذهبی به آن

مراجعه کرد و با استفاده از دانش‌های روز، حوادث و جریان‌های تاریخی را در بستر آن واکاوی نمود. یکی از جریان‌های مهم در طول تاریخ اسلام «خوارج» هستند که در نهج‌البلاغه بیش از چهل بار درباره کنش‌های مختلف آنان گزارش داده شده است. اگرچه شکل‌گیری و پیدایش «خوارج» به‌ظاهر در جنگ صفین رقم خورده است؛ اما پیش‌آگهی‌هایی نسبت به شکل‌گیری آن‌ها توسط پیامبر اکرم(ص) بیان شده است. (مجلسی، ۱۷۴/۲۱) به‌علاوه پیشگویی‌هایی از سوی علی(ع) در نهج‌البلاغه آمده که خوارج را به‌عنوان یک جریان ماندگار در طول تاریخ اسلام معرفی می‌کند (سیدرضی، خطبه، ۵۸). به دیگر سخن می‌توان از خارجی‌گری به‌عنوان یک جریان پایان‌ناپذیر در طول تاریخ اسلام یادکرد. علی(ع) می‌فرماید: «لو لم یبق من الامة الا ثلاثة لكان أحدهم علی رأی هؤلاء إنيهم فی أصلاب الرجال و أرحام النساء» (نک: هیشمی، ۲۴۲/۶؛ خطیب بغدادی، ۲۷۵/۸).

واکاوی کنش‌های خوارج براساس علم نشانه‌شناسی موضوع اصلی این پژوهش است. سعی بر آن است تا با بهره‌گیری از این علم و مشخصاً الگوی «خود و دیگر» و همچنین با توجه به داده‌های متن نهج‌البلاغه و نیز برخی از گزاره‌های تاریخی موجود، کنش‌های خوارج مورد واکاوی قرار بگیرد. بر این اساس تلاش می‌شود تا مشخص شود که در جریان پدیدآمدن خوارج و رشدونمو آن‌ها «خود» نشانه‌ای چگونه شکل گرفته است یعنی چه کسی در جایگاه «خودی» قرار دارد؟ و در نقطه مقابل «دیگری» یا «دیگری‌های» نشانه‌ای چه کسانی هستند؟ در این فرآیند چه سطوحی از خود و دیگری وجود دارند و این سطوح چگونه باهم در تعامل هستند؟^۱

۱. در یادکرد از سابقه این پژوهش ذکر این نکته کافی است که پژوهش‌های انجام شده در زمینه خوارج عمدتاً به مباحث تاریخی، دینی و مذهبی پرداخته‌اند و این جریان تاکنون از منظر نشانه‌شناسی مورد واکاوی و بررسی قرار نگرفته است. از آنجا که علی(ع) این گروه را، در حقیقت اندیشه‌ای می‌داند که هرگز متوقف نخواهد شد به نظر می‌رسد بررسی کنش‌های این گروه با استفاده از متدهای مطالعاتی به روز، این امکان را ایجاد می‌کند که در دنیای معاصر افق‌های جدیدی برای تحلیل روابط گشوده شود.

۲- مقدمه

در این پژوهش دوگروه از مباحث نظری مورد واکاوی قرار می‌گیرند: نخست بررسی و شناخت اجمالی خوارج و دوم مباحث مربوط به نشانه‌شناسی فرهنگی و متد «خود و دیگر».

۱-۲. خوارج

نخستین مسئله‌ای که در مباحث نظری باید به اختصار مورد بررسی قرار بگیرد، کیستی «خوارج» است. این گروه بعد از مسئله حکمیت با امیرالمؤمنین (ع) خلیفه شرعی و قانونی وقت مسلمانان به مخالفت برخاسته و آن حضرت را به دلیل پذیرش حکمیت تکفیر کردند و از دستورات او سرپیچی کرده و از ولایت او بیرون رفتند و به دلیل این ماجرا بود که «خوارج» نامیده شدند. (یاقوت حموی، ۲/۲۸۶؛ یعقوبی و جعفری، ۱۸۹-۱۹۰)

به جهت شناسایی واژگانی واژه «خوارج» از ریشه «خرج» و «الخروج» بوده و چنانکه ابن منظور می‌گوید نقیض «الدخول» است (ابن‌منظور، ۲۴۹). شایان توجه اینکه فعل «خرج علی...» به معنای سرپیچی کردن از فرمان نیز آمده است (آذرنوش، ۱۶۰).

از نظر دیدگاه صرفی کلمه «خوارج» جمع مکسر از کلمه «خارجه» است زیرا وزن «فواعل» جمع برای «فاعلة» و یا «فاعل غیر عاقل» بکار می‌رود؛ بنابراین نمی‌تواند جمع «خارج عاقل» و یا «خارجی» باشد؛ و بعید نیست که خوارج به جهت معنی جمع «خارجی» باشد که در این صورت به «خارج» منسوب است (ابن عقیل، ۱۳۱/۴).

از معنای اصطلاحی اگرچه برای کلمه «خوارج» معانی گوناگونی ذکر شده است اما تعداد زیادی از علماء بر این موضوع اتفاق نظر دارند که منظور از «خوارج» کسانی هستند که از فرمان علی (ع) سرپیچی کردند؛ در حیروراء ساکن شدند و ماجرای نهروان را رقم زدند (الامین، ۱۲۲؛ العاملی، دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ۳/۱۵۵) البته دیگرانی هم هستند که برای واژه معنایی عام در نظر گرفته‌اند. برای نمونه شهرستانی با نگاه شناخت واژگانی در تعریف خوارج می‌گوید: «هرکسی که بر امام حق خروج کند آن‌هم امامی که

مردم بر او اتفاق کرده‌اند خارجی نامیده می‌شود» (شهرستانی؛ ۱۱۴).

۲-۲. مفهوم «خود و دیگری» نشانه‌ای

نشانه‌شناسی علمی است که به مطالعه نظام‌های نشانه‌ای نظیر زبان‌ها، رمزگان‌ها، نظام‌های علامتی و غیره می‌پردازد (گیرو، ۱۳)؛ بنابراین ساده‌ترین تعریف نشانه عبارت است از مجموعه‌ای دوگانه متشکل از یک مفهوم و یک صورت آوایی (دینه‌سن، ۲۶) و نشانه یک واحد معنادار است که به‌عنوان «اشاره‌گر» بر چیزی جز خودش تعریف می‌شود. نشانه‌ها در صورت فیزیکی واژه‌ها، تصاویر، اصوات، کنش‌ها یا اشیاء ظاهر می‌شوند. نشانه‌ها معنایی، ذاتی و درونی ندارند و فقط به نشانه تبدیل می‌شوند که کاربران نشانه با ارجاع به یک رمز به آن‌ها معنا دهند (چندلر، ۳۴۲).

مفهوم «خود» (self) مفهومی است که در طول تاریخ اندیشه، همیشه مورد پرسش و بازپرسیدن بوده است. رنه دکارت بنیان آموزه خود را بر این گزاره قرار داده بود که «من می‌اندیشم، پس هستم» از این دوره به بعد عصر تازه‌ای برای فهم از «خود» آغاز شد. در این فهم نو «خود» یا «خود اندیشه»، «خود» را به‌مثابه عامل شناسنده یا عامل فهم، دانش، مسئولیت اخلاقی و تغییر ادراک می‌کرد. در اندیشه غرب این گزاره توسعه یافت یا این گزاره؛ مفهومی از «خود» شکل گرفت که میان دنیای «خود» و دنیای ماقبل «خود» گسستگی ایجاد کرد. این خود اکنون فهمش را برپایه تجربه کنونی از زیست و جهان صورت‌بندی می‌نمود (باقری، ۵۰). این گزاره بعدها در اندیشه کانت به شکل «آگاهی به خود» بیان شد.

به دیگر سخن مفهوم «خود» خصوصیات و ویژگی‌ها اصلی، اساسی یک شخص، یک گروه و یا در معنایی وسیع‌تر جامعه و کشوری است که او را از دیگر اشخاص، گروه‌ها، جوامع و کشورها متمایز می‌کند. مفهوم «خود» یا در شکلی دیگر «من» یکی از مفاهیمی است که جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بزرگی چون فروید، باختین و دیگران هرکدام به صورتی گسترده و هر یک با زاویه دید خود در مورد آن به تفصیل بحث کرده‌اند (لطیف‌پور و دیگران، ۴).

نکته بنیادین مهم بعدی آن است که «خود» را بدون «دیگری» نمی‌توان به فهم آورد یا شناسایی کرد زیرا «این» با حضور «آن» امکان و معنا می‌یابد (باقری، ۵۱). مفهوم «دیگری» یا «غیر» مفهومی است که وجود آن در نسبت با وجود «خود» رقم می‌خورد و عواملی چون زبان، مذهب، جغرافیا، جنسیت، دین و غیره ماهیت آن را شکل می‌دهند (لطیف‌پور و دیگران، ۴). به‌طوری که غیاب یکی، غیاب دیگری نیز محسوب می‌شود. نیچه می‌گوید که این «خود» مقولاتش و «دیگری» را در رابطه‌ای دوسویه، بر اساس خواست و قدرتش طبقه‌بندی می‌کند (باقری، ۵۱).

یکی از مهمترین مباحث مطرح در این راستا نحوه مواجهه «خود» و «دیگری» است. یعنی هرچه «خودی» نیست به‌ناچار «دیگری» است و برعکس. هگل این بحث را بر اساس مکتب دیالکتیک، این‌گونه مطرح کرده است: «آگاهی انسانی بدون تشخیص دیگری از خود قادر به شناخت خود نیست» او رابطه میان ارباب و برده را مثال می‌زند که وجود و فهم هر یک درگرو وجود دیگری است. به‌عبارت دیگر، یک ارباب برای شناخت ارباب بودن خود به برده نیازمند است به این معنی که «دیگری» (برده) برای شناخت «خودی» (ارباب) الزامی است. (عاملی‌رضایی، ۶۶) دکارت هم رابطه‌ای دوگانه میان خود و دیگری بر اساس رابطه میان سوژه و ایزه تعریف می‌کند. در این دیدگاه، سوژه (خودی) در جایگاه نگاه‌کننده یا فهم‌کننده و ایزه (دیگری) در جایگاه نگاه‌شونده یا فهم‌شونده قرار دارند و این دو کاملاً از یکدیگر متمایز هستند (نجومیان، ۲۱۷). می‌توان گفت «دیگری» سوژه‌ای، بیرون از «خود» است که رابطه دوسویه آن‌ها بر سوژکتیویته «خود» دسته‌بندی می‌شود (باقری، ۵۱).

در مطالعات نشانه‌شناختی، الزاماً رابطه تضاد و تقابلی میان خود و دیگر موردنظر نیست بلکه این مفهوم در نظر گرفته می‌شود که وجود هر یک منوط به وجود دیگری است یعنی نقطه مهم در تشکیل دیگری تفاوت است نه الزاماً تقابل! بنابراین چنانکه بیان شد این نه «خود» بدون وجود «دیگری» قوام می‌یابد و نه «دیگری» بدون حضور «خود» می‌تواند وجود داشته باشد (لطیف‌پور و دیگران، ۵). شایان توجه است که جهل و نادانی از عوامل

مهم در شکل‌گیری الگوی «خود و دیگر» به شمار می‌آید. بر این اساس خود و دیگر می‌توانند در سطوح مختلفی قرار بگیرند. سطوحی همانند «دیگری»، «دیگری دور»، «دیگری خیلی دور» و غیره از همین مقوله‌اند.

۳- تحلیل نشانه‌شناسی خوارج

در چند بخش مجزا میتوان کنش‌های خوارج را بر اساس الگوی یوری لوتمان مورد دقت و واکاوی قرار داد.

۱-۳. علی (ع)؛ خود مرکزی

برای یافتن کنش‌های ابتدایی که منجر به تشکیل خود مرکزی شده‌اند ناگزیر باید برخی از حوادث تاریخی همچون ماجرای قتل عثمان و اقبال مردم به‌سوی علی(ع) و بیعت با ایشان به‌عنوان خلیفهٔ مسلمین، با نگاهی نشانه‌شناسانه در آموزه‌های نهج‌البلاغه مورد مطالعه قرار گیرد.

حضرت علی(ع) خطبه شقشقیه تصریح دارند که مردم برای بیعت هجوم آورده و ایشان در مرکز این هجوم واقع شده بوده‌اند: «وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ - إِلَيَّ يَنْتَالُونَ عَلَىٰ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ - حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شُقَّ عِطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ» در این عبارت حضرت هجوم مشتاقانهٔ مردم به‌سوی خود را به یال گفتار تشبیه می‌کنند زیرا فراوانی و پیوستگی آنان در کثرت و تراکم، همچون موهای فراوان گردن گفتار بود (جوادی آملی، ۱/۳۸۵). عبارت «ينتالون علی» به معنای آن است که مردم از چهار جهت در گرد آن حضرت ازدحام کردند (حسنی شیرازی، ۱/۷۱)؛ و در ادامه توضیح می‌دهند که مردم همانند گوسفندانی در اطراف من گردآمده بودند: «مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ» (سیدرضی، خطبه ۳) حضرت در این عبارت بیان می‌کنند که مسلمانانی که به خاطر گرگان عصر

۱. روز بیعت، فراوانی مردم چون یال‌های پر پشت گفتار بود، از هر طرف مرا احاطه کردند، تا آن که نزدیک بود حسن و حسین علیه السلام لگد مال گردند، و ردای من از دو طرف پاره شد.

خلیفه سوم، هرکدام به سویی پراکنده شده بودند و رشته وحدت در میان آنها کاملاً گسسته بود، وجود امام (ع) را به عنوان حلقه اتصالی میان خود قرار داده، همگی با شور و اشتیاق فراوان، گرد او جمع شدند و احساس آرامش کردند (مکارم، ۳۸۲/۱). بررسی سایر خطب نهج البلاغه می تواند مؤید این موضوع باشد (نک: سیدرضی، خطبه ۱۷۱؛ نامه ۵۸).

چنانکه ملاحظه می شود بر اساس متن نهج البلاغه «خوارج» ابتدا در جایگاه «خودی» قرار داشتند و از نظر اندیشه جز اندکی با علی (ع) اختلاف نداشتند بنابراین در سپاه علی (ع) بوده و علیه معاویه و یارانش می جنگیدند. باید به این نکته توجه داشت برخی از افراد اگرچه در سپاه علی (ع) هستند و نسبت به او «خودی» به حساب می آیند اما این گروه در همان حال نسبت به لشکر معاویه در وضعیت «دیگری دور» نشانه ای قرار دارند؛ این وضعیت در شرایط بعدی تغییر می کند.

۲-۳. ماجرای حکمیت؛ خود دور نشانه ای

چنانکه پیش تر بیان شد گزاره های تاریخی نشان می دهند که بعد از پایان جنگ جمل علی (ع) به کوفه آمد و به معاویه نامه نوشت و او را دعوت به بیعت و اطاعت نمود. معاویه از پاسخ دادن تعلل ورزید و در مقابل، مردم شام را به خونخواهی عثمان فراخواند. علی (ع) مردم «کوفه» را برای رفتن به سوی «صفین» بسیج نمود؛ اکثریت قریب به اتفاق مردم، دعوتش را پذیرفتند و حرکت کردند. (نک: ابن اثیر، ۸۱/۳) در این مقطع از تاریخ علی (ع) و مردم در مرحله «خود نشانگی» قرار دارند.

در ماجرای جنگ صفین، بعد از آنکه معاویه خود را در آستانه شکست دید از عمروعاص خواست تا چاره ای بیاندیشد. عمروعاص خدعه ای را ترتیب داد و به سپاه شام دستور رفع مصاحف داده شد؛ در این هنگام گروهی از افراد سپاه علی (ع) فریب خورده و در آن لحظات حساس دست از جنگ کشیدند و از علی (ع) تقاضا کردند که به حکمیت تن دردهد (مکارم، ۳۹۰/۱). در روایت نیز این مطلب آمده است که یاران علی (ع) در

پذیرش حکمیت به او اصرار کرده و گفتند: «يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَ إِلَيْهِ وَإِلَّا قَتَلْنَاكَ كَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ فَوَ اللَّهُ لَنَفْعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ...»^۱ (بن مزاحم، ۴۸۹).

این گروه بر خواسته خود اصرار ورزیدند تا آنجا که حضرت با وجود علم به حقیقت ماجرا و عواقب آن نظر ایشان را پذیرفت. ایشان با پذیرش پیشنهاد حکمیت و درخواست از علی(ع) برای قبول چنین مطلبی از «خود نشانگی» به «خود دور نشانگی» تغییر موقعیت دادند.

حضرت علی(ع) در چند مورد از خطب نهج‌البلاغه به روشنگری ژرفای این مسئله می‌پردازند؛ برای نمونه در خطبه ۳۵ می‌فرماید: «وَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي - وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي»^۲ علی(ع) در این خطبه توضیح می‌دهند که باوجود آنکه نظر مخالف خود در مورد حکمیت را بیان کرده اما کسی از یاران به آن گوش فرا نداده است. عبارت «لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» وقتی به کار می‌رود که کسی از سر خیرخواهی نصیحتی را بیان می‌کند اما دیگران به آن گوش نداده و سرانجام پشیمان می‌شوند (ابن میثم، ۱۴۳). فعل «نخلت» از ماده «نخل» به معنای تصفیه کردن چیزی است (ابن منظور، ۶۵۱/۱۱) بنابراین عبارت «وَنَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي» به معنای رأی و نظر صائبی است که امام(ع) در مورد ماجرای حکمیت در اختیار اصحابش گذاشت. (قطب راوندی، ۲۴۱/۱)

حضرت سخنان خود را چنین ادامه می‌دهند: «فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالَفِينَ الْجَفَاءَ وَ الْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةَ - حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الزَّائِدُ بِقَدْحِهِ -»^۳ علی(ع) با عبارت «فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ» بیان می‌کنند که شما از پذیرش پندهای خیرخواهانه من سرباز زدید و بر پذیرش حکمیت اصرار ورزیدید (نقوی قاتنی، ۱۳۸/۶). امام(ع) در این سخن، به سپاه خود در مورد ماجرای حکمیت چنین می‌گویند که شما «مخالفین جفاه» هستید. همچنین

۱. ای علی! وقتی این قوم، تورا بسوی خدا می‌خوانند، پاسخ آنها را بده! و گرنه تو را خواهیم کشت چنانکه عثمان را کشتیم! به خدا سوگند اگر چنین نکنی، چنان خواهیم کرد!

۲. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم.

۳. ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آنجا که نصیحت‌کننده در پند دادن به تردید افتاد، و از پند دادن خودداری کرد.

آنان را با عبارت «منابدین العصاه» نیز توصیف می‌کنند. واژه «منابد» از ماده «نبد» به معنای دور افکندن است؛ این کلمه در مورد پیمان‌شکنی به کار می‌رود چرا که شخص پیمان‌شکن، عهد و پیمان خود را به دور می‌افکند. «المنابدین العصاه» یعنی عصیانگران پیمان‌شکن؛ هر دوی این تعبیر نشان می‌دهند که میان این گروه و علی (ع) پیمانی وجود داشته؛ این گروه روزگاری در دایره «خود نشانگی» بوده و کنش سرپیچی از دستور و نیز پیمان‌شکنی ایشان را به موقعیت «خود دور نشانگی» منتقل کرده است.

در برخی از خطب نهج البلاغه نکاتی دیده می‌شود که بر «خودی» بودن این گروه دلالت دارد و هم‌زمان پیش‌آگهی‌هایی نسبت به «دیگری» شدن این گروه به چشم می‌خورد؛ علی (ع) در مقام مقایسه میان یاران خود و اصحاب رسول اکرم (ص) چنین می‌فرماید: «كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ - وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ فِيمَا إِخَالُكُمْ - أَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيُ وَ حَمَى الضَّرَابُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، انْفَرَجَ الْمَرَأَةُ عَنْ قُبُلِهَا وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّ وَ إِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ»^۱ (سیدرضی، خطبه ۹۷) حضرت می‌فرماید که: «هرگاه شما را از سویی جمع می‌کردم از سویی دیگر پراکنده می‌شدید! به خدا سوگند! من درباره شما چنین گمان می‌کنم که اگر جنگ سختی روی دهد و آتش آن زبانه کشد، از گرد فرزند ابوطالب جدا می‌شوید همانند جدا شدن زن حامله از نوزاد خویش!» عبارت «قد انفجرتم عن ابن ابی طالب» نشان می‌دهد که بنا به پیش‌آگهی علی (ع) مردم از «خود نشانگی» به «خود دور نشانگی» و سپس به «دیگری» تغییر موقعیت خواهند داد.

در عبارتی مشابه چنین آمده است: «وَأَيْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّ بِكُمْ أَنْ لَوْ حَمَسَ الْوَعْيُ وَ اسْتَحَرَّ الْمَوْتُ قَدْ انْفَرَجْتُمْ عَنْ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفَرَجَ الرَّأْسُ»^۲ (خطبه ۳۴) حضرت در عبارت

۱. که اگر از سویی جمع آوری شوند از دیگر سو، پراکنده می‌گردند به خدا سوگند، می‌بینم که اگر جنگ سخت شود و آتش آن شعله گیرد و گرمی آن سوزانسر ابو طالب را رها می‌کنید و مانند جدا شدن زن حامله پس از زایمان از فرزندش، هر یک به سویی می‌گریزد و من در پی آن نشانه‌ها روانم که پروردگارم مرا رهنمون شده‌و آن راه را می‌روم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گشوده‌و همانا من به راه روشن حق گام به گام ره می‌سپارم.
۲. سوگند بخدا، اگر جنگ سخت درگیر شود و حرارت و سوزش مرگ شما را در برگیرد، از اطراف فرزند ابوطالب، همانند جدا شدن سر از تن، جدا و پراکنده می‌شوید.

«انفراج الرأس» عمق این مطلب را بیان می‌کنند. همچنان که سر قسمتی از بدن و نسبت به پیکره بدن «خودی» حساب می‌شود، این گروه نیز خودی هستند؛ اما در اثر حوادث به «دیگری» تبدیل می‌شود. ناگفته نماند که در اثر جدا شدن سر از بدن، حیات مختل خواهد شد.

یکی از عباراتی که علی (ع) در مورد انتخاب افرادی به عنوان حکم مطلبی بیان کرده‌اند که دقیقاً مسئله «خود و دیگر» نشانه‌ای در آن دیده می‌شود: «إِنَّ الْقَوْمَ إِخْتَارُوا لِنَفْسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ إِنَّا كُنْهُمْ إِخْتَرْتُمْ لِنَفْسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ»^۱ (خطبه ۲۳۶) ابن ابی‌الحدید در مورد این عبارت می‌گوید: «منظور از عبارت أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تُحِبُّونَ کسی است که مردم شام او را دوست دارند؛ این فرد کسی است که به پیروزی مردم عراق کمک می‌کند و ایشان را برای این کاری یاری می‌رساند و برای این امر بهترین فرد عمرو بن العاص بود (أقرب) و رسیدن به مرحله پیروزی به واسطه مکر او محقق شد! اما واژه «قوم» در عبارت بعدی همچون وقتی است که عبارت چنین باشد: «اخترتکم لأنفسکم أقرب الناس» آن کسی که او را نمی‌پسندید یعنی ابوموسی اشعری را برگزیدید. او کسی است که مردم عراق او را نمی‌خواهند و به همین دلیل مردم شام او را دوست دارند؛ او باعث شکست مردم عراق و نیز برتری مردم شام خواهد شد به همین دلیل ابوموسی اشعری مهم‌ترین فرد است» (ابن ابی‌الحدید، ۳۱۱/۱۳) بدین ترتیب ابوموسی اشعری اگرچه برای سپاه شام «دیگری» به حساب می‌آید اما جهل و نادانی او باعث می‌شود که بیشترین نفع عاید سپاه شام بشود و در حقیقت کنش او مثل کنش یک «خودی» عمل کرده و تأثیرگذار است.

مطالب بیشتری در نهج البلاغه یافت می‌شود که بحث و گفتگوهای علی (ع) با سپاهیان در صفین و یا گفتگو با خوارج در آن‌ها نقل شده است. برای نمونه می‌توان به خطبه‌های ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۳ اشاره کرد (نک: عبده، ۲/۲۱۵؛ هاشمی، ۲/۲۸۳).

یاد کرد نکته‌ای مهم شایان توجه است و آن اینکه ظهور خوارج اگرچه در اتفاقات جنگ

۱. آگاه باشید که شامیان در انتخاب حکم، نزدیک ترین فردی را که دوست داشتند برگزیدند، و شما فردی را که از همه به ناخشنودی نزدیک‌تر بود انتخاب کردید.

صفین روی داده است اما این مسئله‌ای نبوده است که در یک ساعت ناگهان به وجود آید بلکه دارای مقدمات و اسبابی درگذشته بوده که به بروز چنین مسئله‌ای کمک کرده است به همین دلیل می‌توان جنگ صفین را مرحله ظهور علنی خوارج دانست (جعفر مرتضی، ۱۳/۱).

نکته مهم دیگری نیز تأمل برانگیز است و آن اینکه خوارج از جمله عباد و زهاد روزگار شناخته می‌شدند و از اقبال عمومی نسبی برخوردار بودند. علی (ع) در مذمت این احوالات می‌فرماید: «لَمَّا سَمِعَ رَجُلًا مِنَ الْحَرَوْرِيَّةِ يَتَهَجَّ نَوْمًا عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ»^۱ (سیدرضی، حکمت ۹۷).

شهرت آن‌ها به عبادت و قرائت قرآن زبانزد همگان بود تاوایی که مروان بن حکم (والی مدینه) شخصی را نزد امام حسن (ع) فرستاد و گفت: پدرت جماعت را متفرق کرده و عثمان را به قتل رسانده و عباد و زهاد (خوارج) را نابود ساخته است! زهد ظاهری و این شیوه از عبادت در حقیقت روشی بود تا خوارج بتوانند افراد ساده‌لوح و ساده‌اندیش را برگرد خود جمع کنند. این اقبال عمومی باعث شده بود که مسئله جنگ و کارزار با آن‌ها امری ساده نباشد (جعفر مرتضی، ۳۹۶/۱).

خوارج که نسبت به علی (ع) و سپاه او در این مرحله در جایگاه «خود دور» نشانگی قرار گرفته‌اند. از سویی دیگر با پذیرش حکمیت نسبت به لشکریان معاویه در جایگاه «دیگری» نشانگی قرار می‌گیرند؛ به دیگر سخن خوارج در مراحل آغازین جنگ صفین نسبت به سپاه معاویه در جایگاه «دیگری دور» بودند و با پذیرش پیشنهاد معاویه و یارانش و سپس اصرار آن به علی (ع) برای قبول کردن حکمیت، در جایگاه «دیگری» قرار می‌گیرند. این وضعیت در شرایط بعدی تغییر می‌کند.

۳-۳. تشکیل خوارج؛ دیگری نزدیک نشانگی

مطالعه انگاره‌های تاریخی به فهم دقیق موضوع کمک شایانی می‌کند. در این مرحله

۱. درود خدا بر او، فرمود: (صدای مردی از حروراء را شنید که نماز شب می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد) خوابیدن همراه با یقین، برتر از نمازگزاردن با شک و تردید است.

کنش‌های خوارج، از نظر نشانگی، ایشان را در جایگاه «دیگری نزدیک» قرار می‌دهد. ابن خلدون می‌نویسد: «پس از حکمیت در جنگ صفین خوارج از علی کناره گرفتند و حکمیت را تقبیح کردند و او را تکفیر نمودند. علی نخست با مهربانی با آنان روبرو شد که شاید بازگردند و باب گفتگو و مناظره را گشود ولی آن‌ها در اعتقاد خود پای فشردند و جز جنگ سخن دیگری نگفتند و شعار می‌دادند: «لا حکم الا لله» اینان با عبدالله بن وهب بیعت کردند. (ابن خلدون، ۲/۲۲۷)» علی (ع) این زمینه مطالبی را بیان کرده‌اند که برخی از آن‌ها در نهج البلاغه نیز آمده است. برای نمونه: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْنِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِئَةُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ»^۱ (سیدرضی، خطبه ۴۰) حضرت هنگامی که دیدند خوارج از کرده خود در ماجرای حکمیت پشیمان شده و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر می‌دهند فرمود: این عبارت سخن حقی است الا اینکه ایشان می‌خواهند راهی برای بغی و ستم بر امام زمان خود بیابند و می‌خواهند بازوی حکومت را بشکنند و جامعه را به هرج و مرج بکشانند و در صفوف حق آشوب و فساد راه بیندازند؛ آن‌ها از جایی که نمی‌فهمند باطل را یاری می‌کنند (هاشمی خویی، ۲۱/۲۶۹)

بررسی داده‌های تاریخی (طبری، ۵/۸۴؛ ابن قتیبه، ۱/۱۰۹) نشان می‌دهد که خوارج نزد علی (ع) آمده و گفتند ما از پذیرش حکمیت توبه کرده‌ایم تو نیز باید از این پیش آمد توبه کنی! (العاملی، ۱/۱۱۶)

در نهج البلاغه نیز حضرت در خطبه ۵۳ به مسئله استتابه اشاره می‌کنند: «أَبْعَدَ إِيْمَانِي

۱. سخن حقی است، که از آن اراده باطل شداری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمنند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند به وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند.

بِاللهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۱ حضرت می‌فرمایند: این چه پیشنهادی است که به من می‌کنید؟ آیا بعد از ایمانم به خدا و جهادم با رسول‌الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به کفر خویش اعتراف کنم؟! اگر چنین کنم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود (دینوری، ۲۰۸).

بدین ترتیب خوارج یک «دیگری» تشکیل دادند؛ اما از آنجاکه هنوز باب گفتگوها باز بود و امیدهایی برای بازگشت آنان وجود داشت، ایشان در این مرحله در جایگاه «دیگری نزدیک» نشانه‌ای قرار داشتند.

از سویی دیگر توجه به نام‌گذاری این گروه نیز روشن‌کنندهٔ دینامیسم «خود و دیگر» و مباحث نشانه‌شناسانه در تشکیل این گروه است. مطابق شواهد تاریخی این گروه اسامی و القاب مختلفی داشته‌اند؛ در برخی موارد تا ده نام برای این گروه ذکر شده است (العقل، ۲۲) برای نمونه به دلیل نقطه آغازین حرکتشان از حروراء ایشان «حروریه» نامدارند (یاقوت حموی، ۲۴۵). به دلیل پندار ایشان در مورد اینکه در راه خدا نفس‌هایشان را فروخته‌اند به ایشان «شراء» می‌گویند. به جهت غلو در دین و خروج آن‌ها از دایره مسلمانان به آن‌ها «مارقین» گویند و به دلیل انکار ماجرای حکمیت به «محکمه» مشهورند (محمداصلابی، ۱۲۲) در این میان شایع‌ترین نام برای این گروه «خوارج» است؛ این نام که از حدیثی نبوی استخراج شده است در این روایت چنین آمده است: در جریان تقسیم غنائم یمن، یکی از اصحاب (برخی او را ذوالخویصره از قبیله بنی تمیم گفته‌اند) در مورد نحوه تقسیم غنائم به رسول اکرم (ص) اعتراض می‌کند؛ در ادامه حضرت در پاسخ به او چنین می‌فرماید که: «يُخْرِجُ قَوْمًا يَقْرُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَ يَدْعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ لَئِنْ أَدْرَكْتَهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ»^۲ (مسلم، ۷۴۲/۲؛ ابن حیون، ۳۸۹/۱) پیامبر (ص) می‌فرماید: «از جنس این فرد قومی خارج

۱. آیا پس از ایمانم به خدا و جهاد کردم در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش گواهی دهم اگر چنین کنم گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

۲. گروهی خارج می‌شوند که قرآن می‌خوانند اما از حنجره ی آنان بالاتر نمی‌روند؛ ایشان مسلمانان را میکشند و به بت‌پرستی دعوت می‌کنند. از دین اسلام خارج می‌شوند همانطور که تیر از کمان پرتاب می‌شود. اگر ایشان را درک کنی آنان را همچون قوم عاد بکش!

می‌شوند که قرآن می‌خوانند ولی از حلقوم آن‌ها تجاوز نمی‌کند...» تعبیر «یمرقون من الإسلام» کما یمرق السهم من الرمیه» این روایت با کمی اختلاف در منابع شیعی نیز آمده است (مجلسی، ۱۷۴/۲۱؛ ابن بابویه، ۱۲۴/۱).

واژه «مرق» از ماده «مروق» به معنای خارج شدن از چیزی در جهت مخالف است و هنگامی که در مورد تیر به کار می‌رود مفهومش آن است که از هدف بگذرد و به آن طرف اصابت کند. (ابن منظور، ۳۴۱/۱۰) و به همین دلیل این گروه را «مارقین» نامیده‌اند. به کار بردن این واژه در روایت نبوی این نکته را بیان می‌کند که از نگاه پیامبر (ص) این گروه از دین خارج شده و در جایگاه «دیگری» قرار خواهند گرفت. چنانکه در بیان نبوی مشاهده می‌شود این گروه در آغاز «خودی» هستند: «یقرون القرآن» سپس در جایگاه «دیگری نزدیک» قرار دارند: «یقتلون أهل الإسلام و یدعون أهل الأوثان» و در نهایت در نقطه‌ی دیگری دور قرار می‌گیرند: «یمرقون من الإسلام کما یمرق السهم من الرمیه» و در نهایت «دیگری بعید» خواهند بود: «لئن أدرکتهم لأقتلنهم».

در بیان امیرالمؤمنین (ع) در خطبه شششقیه نیز همین مطلب آمده است که: «مرقت آخری» (سیدرضی، خطبه ۳) آیت الله مکارم در توضیح این عبارت می‌گویند: گویی آن‌ها قبلاً در دایره حق بوده‌اند ولی به خاطر تعصب‌های خشک و نادانی و خودخواهی، از مفاهیم اسلام و تعلیمات آن به دور افتاده‌اند (مکارم شیرازی، ۳۸۳/۱).

به هر حال به نظر می‌رسد در طول تاریخ یک گروه خاص اختصاص بانام «خوارج» شناخته می‌شده‌اند؛ خوارج اصول اعتقادی مخصوص به خود داشته و به آن پایبند بوده‌اند (نک: العقل؛ ۳۱). در ابتدای امر این گروه با سایر افراد مسلمان در یک «خود» نشانه‌ای حضورداشته و پس از رویگردانی از ماجرای حکمیت «دیگری» جدیدی را تشکیل می‌دهند. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که پیروان این گروه خود نسبت به نام «خوارج» اقبال داشته و مرتباً آن را تکرار می‌کرده‌اند. حتی این نام را به آیه «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ»

مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱ (النساء، ۱۰۰) نیز مستند می‌کرده‌اند.

در مورد نامیده شدن به «حروریه» نیز توجهات نشانه شناسانه شایسته به نظر می‌رسد؛ این گروه به روستایی بیابانی در بیرون از کوفه به نام «حروراء» رفتند (منتظری، ۲۷۹/۱۵) و حتی از نظر مکانی نیز یک «دیگری» جدید تعریف کردند و با توجه به فاصله نزدیکی که روستای حروراء با کوفه دارد از جهت فیزیکی نیز می‌توان از آن‌ها به‌عنوان یک «دیگری نزدیک» یاد کرد.

در این مرحله تاریخی خوارج با توبه کردن از قبول حکمیت و استتابة از علی(ع) نسبت به سپاه علی(ع) در موقعیت «دیگری نزدیک» قرار می‌گیرند؛ این موقعیت از نظر مکانی نیز صدق می‌کند. در عین حال چون مسئله حکمیت مورد قبول سپاه معاویه نیز بوده است و خوارج به‌صورت کلی حکمیت را کفر می‌دانستند و شعار «لاحکم الله» سر می‌دادند موقعیت نشانه‌ای آن‌ها نسبت به سپاه معاویه از «دیگری» به «دیگری دور» تغییر می‌کند.

۳-۴. جنگ نهروان؛ دیگری دور نشانگی

«خوارج» از درون جنگ صفین و از میان داستان حکمیت سر برآوردند. گروهی که نخست حکمیت را پذیرفته بودند و بعد پشیمان شدند و آن را برخلاف قرآن دانسته و اعتقاد به آن را کفر می‌پنداشتند. این گروه بعد از تغییر عقیده خود از امام(ع) خواستند که توبه نماید و اعلام کردند که در غیر این صورت با امام(ع) به نبرد خواهند پرداخت! حضرت علی(ع) خطاب به ایشان چنین می‌فرماید که: «أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ! لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ»^۲ (خطبه ۵۸) در پاسخ به درخواست توبه از سوی خوارج علی(ع) به ایشان می‌گویند: «آیا بعد از ایمانم به خدا و کارزار در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش اعتراف کنم؟ اگر چنین کنم

۱. و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش به درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست.
۲. آیا پس از ایمانم به خدا و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا (ص) به کفر خویش گواهی دهم اگر چنین کنم گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود» و در تعبیری دیگر حضرت در آستانه جنگ خطاب به این گروه می‌گویند: «وَقَدْ كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُكُومَةِ فَأُيُتُّمْ عَلَيَّ إِبَاءَ [الْمُخَالَفِينَ] الْمُنَابِذِينَ حَتَّى صَرَفْتُ رَأْيِي إِلَى هَوَاكُمُ»^۱ (سیدرضی، خطبه ۳۶)

خوارج سرانجام در سرزمین «نهروان» که در نزدیکی حروراء بود آماده کارزار شدند؛ و جنگ سختی میان آنان و سپاه علی (ع) در گرفت. این گروه چنانکه حضرت پیش‌بینی کرده بودند از سپاه علی (ع) شکست سختی خوردند (نک: سیدرضی، خطبه ۵۸). وقتی خبر شکست و هلاکت خوارج به امام علی (ع) رسید حضرت فرمودند: «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَظَفَ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى آخَرَهُمْ لُصُوصاً سَلَابِينَ» (همو، خطبه ۶۰) حضرت در خطبه قاصعه تصریح می‌کنند که مارقین را به خاک مذلت نشانده‌اند: «وَأَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخَتْ» (سیدرضی، خطبه ۱۹۲) در این عبارت فعل «دَوَّخَتْ» یعنی ذلیل کردن (فراهیدی، ۱۳۸/۴)

نکته مهم آن است که در صفوف خوارج، بعضی از یاران دیرینه امام دیده می‌شدند و نیز گروهی که از عبادت، پیشانی آنان پینه‌بسته بود و آهنگ تلاوت قرآن آنان در همه‌جا پیچیده بود قرار داشتند. (مکارم شیرازی، ۳۹۴/۱)

بعد از تشکیل گروهی جدید به نام خوارج و به دنبال آن حوادث روی داده در جنگ نهروان، آنچه در سخنان علی (ع) جلب توجه می‌کند، کلمات خشم‌آلود و گاه نفرین‌هایی است که علی (ع) در حق این گروه بیان کرده‌اند. این نوع ادبیات و شیوه سخن حکایت از آن دارد که خوارج از جایگاه اولیه خود یعنی «خودی» بودن بسیار فاصله گرفته‌اند. برای نمونه حضرت علی (ع) در مذمت نوع رفتار آنان چنین می‌فرماید: «نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! أَفْ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُمْ مِنْكُمْ بَرَحاً يَوْمًا أَنْادِيكُمْ وَ يَوْمًا أَنْاجِيكُمْ فَلَا أحرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النَّدَاءِ وَلَا إِخْوَانُ نَقَّةٍ عِنْدَ النَّجَاءِ!»^۲ (سیدرضی، خطبه ۱۲۳).

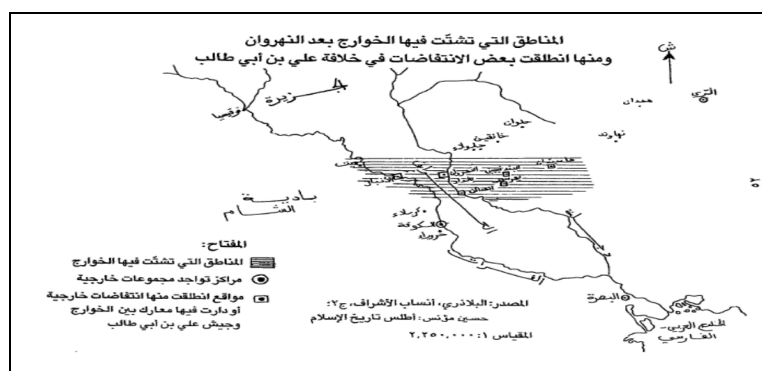
۱. من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سر سختی مخالفت کردید.

۲. شما بد نیروهایی در افروختن آتش جنگ هستید نفرین بر شما چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می‌خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنی برای راز داری هستید.

در فرآیند نشانگی مورد بحث «خودی»ها به «خود دور» و سپس به «دیگری نزدیک» و حال به «دیگری دور» تبدیل شده‌اند. خوارج در جنگ نهروان مقابل علی(ع) ایستادند و با او به نبرد پرداختند. در جنگ نهروان خوارج در موقعیت «دیگری دور» نشانه‌ای نسبت به علی(ع) و یارانش قرار داشتند. ایشان نسبت به معاویه و یارانش در این مرحله زمانی نوعی ایستایی دارند و همچنان در موقعیت «دیگری دور» قرار می‌گیرند.

۵-۳. شهادت علی(ع): دیگری خیلی دور

چنانکه بلاذری نقل می‌کند خوارج بعد از جنگ نهروان در مناطقی از عراق پراکنده شده بودند؛ ولی با سر سختی مخالفت کردید.



خوارج بعد از ماجرای حکمیت و خیانت عمروعاص و ابوموسی اشعری، همواره در پی فرصتی بودند تا به حضرت علی(ع) ضربه وارد کنند و به همین علت جنگ نهروان را بر حضرت تحمیل کردند. چنانکه ذکر شد طبق پیشگویی امام(ع) در این نبرد همگی خوارج کشته شدند و جز اندکی (کمتر از ده نفر) از آنان سالم نماند (سیدرضی، خطبه ۵۹) اما چنانکه علی(ع) خود نیز می‌فرماید این فتنه هرگز خاموش نخواهد نشد: «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ»^۱ (سیدرضی، خطبه ۵۸).

۱. نه، سوگند به خدا هرگز آنها نطفه‌هایی در پشت پدران و رحم مادران وجود خواهند داشت هرگاه که شاخی از آنان سر برآورد قطع می‌گردد تا اینکه آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می‌دهند.

باقی‌ماندگان از خوارج بعد از شکست سخت در نهروان، در ایام حج سال ۳۹ هجری در مکه باهم دیدار داشته و حاصل این گرد هم‌آیی آن بود که ایشان به این نتیجه رسیدند که سرمنشأ همه فتنه‌ها از علی بن ابیطالب (ع)؛ معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص است و امت اسلامی باید از گمراهی این افراد نجات یابد و تنها راه نجات آن است که این سه نفر کشته شوند. سرانجام سه نفر از متعصب‌ترین خوارج عهده‌دار انجام این مأموریت شدند (البکای، ۵۳). عبدالرحمان بن ملجم مرادی قتل علی (ع) را برعهده گرفت؛ ابن عبیدالله تمیمی مأمور کشتن معاویه شد؛ عمرو بن بکر تمیمی نیز عهده‌دار قتل عمرو عاص شد. این سه نفر برای انجام مأموریت خود در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۴۰ هجری هم‌قسم شدند (طبری، ۱۱۰/۴؛ بلاذری، ۴۹۰/۲؛ ابن شهر آشوب، ۳/۳۱۱). از میان این سه نفر عمرو بن بکر موفق به انجام کشتن عمرو عاص نشد. ابن عبیدالله نیز تنها توانست ضربه‌ای بر معاویه فرو آورد (بلاذری، ۴۹۰/۲). اما ابن ملجم مرادی با حمایت یاران خارجی در کوفه خود توانست به قصد خود نائل آید. او علی (ع) را در سحرگاه ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری در محراب مسجد کوفه به شهادت رساند (طبری، ۱۱۰/۴؛ بلاذری، ۴۹۱-۴۹۳؛ مجلسی، ۲۲۹/۴۲).

بنابر برخی از اقوال تاریخی ابن ملجم با شعار «الحکم لله یا علی لا لک» شمشیرش را بر آن حضرت بلند کرد (مجلسی، ۴۲/۲۳۰؛ ابن شهر آشوب، ۳/۳۱۲؛ بلاذری، ۴۹۱-۴۹۳). این بیان ابن ملجم نشان می‌دهد او نماینده یک جریان است و بنابر عقیده خارجی‌گری خود دست به این عمل زده است.

خوارج که روزگاری نسبت به علی (ع) در جایگاه «خود نزدیک» نشانه‌ای قرار داشتند در این برهه زمانی به «دیگری خیلی دور» نشانه‌ای تبدیل شده‌اند تا جایی که کمر به قتل او می‌بندند؛ در این راستا کنش‌های جدی و مهمی از خود نشان می‌دهند و سرانجام به این خواسته خود نیز جامه عمل می‌پوشانند.

از سویی دیگر خوارج که در جنگ صفین نسبت به معاویه و یارانش در جایگاه «دیگری دور» نشانه‌ای قرار داشتند بعد از رویداد کنش‌های فراوان و نیز تغییر موقعیت‌های بسیار، همچنان در همان موقعیت «دیگری دور» هستند؛ نقشه قتل هم‌زمان علی (ع) و نیز

کشتن معاویه در ۱۹ رمضان را طرح ریزی می‌کنند. شایان ذکر است که طبری می‌گوید: مردم در اینکه شهادت علی(ع) در رمضان سال ۴۰ هجری بوده اتفاق نظر دارند اما در تعیین روز آن باهم اختلاف نظر دارند (نک: طبری، ۱۴۳/۵).

نتایج مقاله

تحلیل‌های نشانه‌شناسانه بر اساس متد «خود و دیگر» نشان می‌دهد که جایگاه خوارج از جنگ صفین تا شهادت علی(ع) یک مسیر نشانگی مشخص را طی کرده است. این مسیر از دو جهت قابل بررسی است. تحلیل نشانه‌شناسانه بر اساس موقعیت آنان نسبت به علی(ع) و همچنین موقعیت آنان نسبت به معاویه. در مورد نشانه‌شناسانه خوارج نسبت به علی(ع) مسیر زیر طی شده است:

- ۱- خوارج در زمان جنگ صفین نسبت به علی(ع) در جایگاه «خودی» هستند.
 - ۲- همزمان با روی دادن ماجرای حکمیت خوارج نسبت به (ع) در موقعیت «خود دور» قرار می‌گیرند.
 - ۳- تشکیل گروه مستقلی به نام خوارج، این افراد را نسبت به علی(ع) در جایگاه «دیگری نزدیک» قرار می‌دهد.
 - ۴- واقعه جنگ نهروان و رویارویی خوارج با علی(ع) نشان دهنده موقعیت «دیگری دور» خوارج نسبت به علی(ع) است.
 - ۵- به شهادت رساندن حضرت علی(ع) توسط خوارج نشان دهنده جایگاه «دیگری خیلی دور» است.
- بررسی این خط سیر نشان می‌دهد که سیر خوارج در این مسیر از خودی نشانگی آغاز شده و به دیگری خیلی دور نشانگی ختم می‌شود. نمودار زیر بیانگر این خط سیر است:



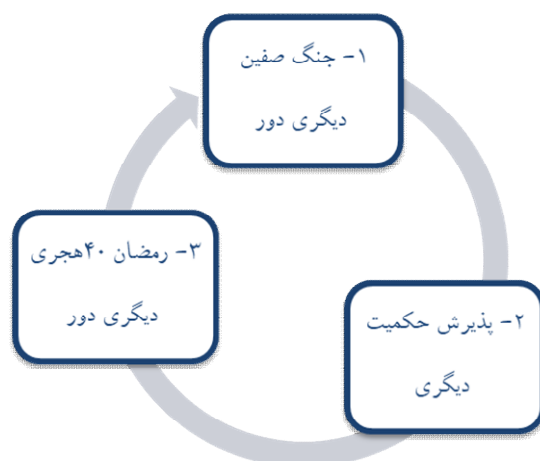
در عین حال، کنش‌های خوارج نسبت به سپاه معاویه نیز بر اساس متد «خود و دیگر» قابل بررسی است. بر اساس تحلیل‌های نشانه‌شناسانه مشخص می‌شود که خوارج نسبت به معاویه نخست در جایگاه دیگری دور بوده، سپس دیگری شده و دوباره به موقعیت دیگری دور باز می‌گردند.

۱- خوارج نسبت به سپاه معاویه نخست در جایگاه «د دیگری دور» بوده‌اند

۲- با پذیرش حکمت موقعیت آنان به «د دیگری» نشانه‌ای تغییر می‌کند.

۳- سرانجام به دلیل ماجرای رمضان ۴۰ هجری و تلاش برای قتل معاویه جایگاه آنان دوباره به «د دیگری دور» تغییر می‌کند.

نمودار زیر مشخص کننده تغییر وضعیت خوارج نسبت به سپاه معاویه است:



کتابشناسی

۱. قرآن
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید هبه الله، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴.
۳. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم؛ قم، ۱۴۱۳.
۵. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام؛ مؤسسه آل البیت؛ قم، ۱۳۸۵.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، الدارالتقدمیه، لبنان، ۱۳۶۳.
۷. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۲.
۸. ابن عقیل، عبدالله بن عبدالرحمان، شرح ابن عقیل، بی نا، بی جا، بی تا.
۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامة و السیاسة، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۰.
۱۰. ابن مزاحم، نصر، وقعة صفین، کتابخانه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴.
۱۲. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی، اختیار مصباح السالکین، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۶.
۱۳. امین، شریف یحیی، معجم فرق الاسلامی، دارالاضواء، بیروت، ۱۹۸۶ م.
۱۴. ایپسن، گویدو، از محیط تا فرهنگ: جنبه‌های پیوستگی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات) نفسیه عروجی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.
۱۵. آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۶. بادینده، هاله، نشانه‌شناسی اجتماعی دعوت موسی بر اساس الگوی ناامنی نشانه‌ای، فصلنامه علمی علوم قرآن و حدیث، دانشگاه الزهراء، سال ۱۶، شماره ۳، ۱۳۹۸.
۱۷. باقری، فارس، مقاله: نسبت خود و دیگری در عصر تجدد در نمایشنامه جعفرخان از فرنگ برگشته نوشته حسن مقدم، مجله کیمیای هنر، شماره ۲۲، ۱۳۹۶.
۱۸. البکای، لطیفه، حركة الخوارج نشئتها و تطورها الى نهاية العهد الاموى، دارالطبعة للطباعة و النشر، بیروت، ۲۰۰۱ م.
۱۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، المعهد الالماني للابحاث الشرقية، بیروت، ۱۴۲۹.
۲۰. پاکتنجی، احمد؛ سرافراز، حسین؛ آشنا، حسام‌الدین؛ کوثری، مسعود؛ مقاله: واکاوی نظریه فرهنگی «سپهر نشانه‌ای» یوری لوتمان و کاربرست آن در زمینه تحلیل مناسبات میان دین و سینما، مجله راهبرد فرهنگ، شماره ۳۹، ۱۳۹۶.
۲۱. همو، مقاله مفاهیم متقابل طبیعت و فرهنگ در حوزه نشانه‌شناسی فرهنگی مسکو - تارتو، مجموعه مقالات اولین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۳.
۲۲. تقوی قاضی؛ محمدتقی؛ مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه؛ مکتبه المصطفی؛ تهران، بی تا.

۲۳. توروپ، پیترو، نشانه‌شناسی فرهنگ و فرهنگ، مجموعه مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، فرزانه سجودی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.
۲۴. جعفری، یعقوب، مقاله: خوارج در تاریخ، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۳۰ شماره ۶، ۱۳۶۹.
۲۵. جوادی آملی، عبدالله؛ تحریر نهج البلاغه (سلونی قبل أن تفقدونی)؛ نشر اسراء، قم، ۱۳۹۸.
۲۶. چندلر، دانیل، مبانی نشانه‌شناسی، مترجم مهدی پارسا، نشر سوره مهر، تهران، ۱۳۷۸.
۲۷. حسینی شیرازی، سیدمحمد، توضیح نهج البلاغه، دار التراث الشیعه، تهران، بی‌تا.
۲۸. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینه السلام؛ دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
۲۹. دینوری، احمد بن داوود؛ أخبار الطوال؛ نشر الشریف الرضی؛ قم، ۱۳۷۳.
۳۰. دینه سن، آنه ماری، درآمدی بر نشانه‌شناسی، مترجم مظفر قهرمان، نشر پرسش، تهران، ۱۳۸۰.
۳۱. سجودی، فرزانه؛ نشانه‌شناسی فرهنگی، گروه مترجمان، نشر علم، تهران، ۱۳۹۶.
۳۲. همو، نظریه و عمل نشانه‌شناسی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۸.
۳۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه محمددشتی، بی‌تا.
۳۳. سمینکو؛ الکسی، تاروپود فرهنگ (درآمدی بر نظریه نشانه‌شناسی یوری لوتمان)، مترجم حسین سرافراز، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۹۶.
۳۴. شاهمیری، آزاده؛ دادور، ابوالقاسم، مقاله: بررسی مواجهه خود و دیگری در نمایشنامه جنگ مشرق و مغرب نوشته گریگوریکیان از منظر نشانه‌شناسی فرهنگی یوری لوتمان، مجله هنر و معماری، شماره ۶۳، ۱۳۹۴.
۳۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. صفوی، کوروش، از زبان‌شناسی به ادبیات، سوره مهر، تهران، ۱۳۸۳.
۳۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوك)، موسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۱۳.
۳۸. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
۳۹. العاملی، جعفرمرتضی، علی(ع) و الخوارج، مرکز الاسلامی للدراسات، بیروت، ۱۴۲۳.
۴۰. العاملی، جعفرمرتضی؛ داراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، موسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، قم، ۱۴۰۸.
۴۱. عاملی رضایی، مریم، مقاله تقابل خود و دیگری در رمان مهاجرت دهه شصت و هفتاد، فصلنامه علمی دانشگاه گلستان، سال اول، شماره ۳، ۱۳۹۳.
۴۲. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۳.
۴۳. العقل، ناصر بن عبدالکریم، الخوارج اول فرقه فی تاریخ الاسلام، ۱۴۱۹.
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
۴۵. قطب راوندی؛ سعید بن هبه الله؛ منهاج البراعه؛ کتابخانه آیه الله مرعشی؛ قم، ۱۴۱۶.
۴۶. گبرو، پیر، نشانه‌شناسی، مترجم محمد نبوی، نشر آگاه، تهران، ۱۳۸۰.

۴۷. لطیف پور، عبدالله؛ دهقانی، علی؛ فرضی، حمیدرضا؛ مقاله: تقابل و تعامل «خود» و «دیگری» دررمان مادرم دوباره گریست از ابراهیم یونسی، مجله ادبیات پارسی، شماره ۳ سال ۷، ۱۳۹۶.
۴۸. لوتمان، یوری؛ بوریس اوسپنسکی، در باب سازوکار نشانه شناختی فرهنگ، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات) فرزانه سجودی، نشر علم؛ تهران، ۱۳۹۰.
۴۹. لیونبرگ، کریستینا، مواجهه با دیگری فرهنگی رویکردهای نشانه‌شناسی به تعامل بینا فرهنگی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات)، تینا امراللهی، نشر علم، تهران، ۱۳۹۰.
۵۰. مارتین برانون؛ رینام فلیزیتاس، واژه‌نامه توصیفی نشانه‌شناسی، لوگوس، تهران، ۱۳۹۷.
۵۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.
۵۲. محمد صلابی، علی محمد، عصرالدولتین الامویه و العباسیه و ظهورفکر الخوارج، دارالبیاق، عمان، ۱۴۱۸.
۵۳. مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۱۹.
۵۴. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه؛ دارالعلم للملایین؛ بیروت، ۱۹۷۹.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام امام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۴.
۵۶. منتظری، حسینعلی، درس‌هایی از نهج البلاغه؛ نشر سرائی، تهران، ۱۳۹۷.
۵۷. نامور مطلق، بهمن، مقاله نشانه‌شناسی و فرهنگ، مجموعه مقالات نشانه‌شناسی فرهنگی، سخن، تهران، ۱۳۸۹.
۵۸. نجومیان، امیرعلی، نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات)، سخن، تهران، ۱۳۸۹.
۵۹. هاشمی خویی؛ حبیب‌الله بن محمد؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه؛ انتشارات اسلامیه؛ تهران، ۱۴۰۰.
۶۰. هیثمی، علی بن ابوبکر؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲.
۶۱. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۹۵۷ م.